

غزنویان و فلسفه و کلام در خراسان و ماوراءالنهر

محبوب مهدویان^۱

چکیده:

سرزمین خراسان و ماوراءالنهر پیش از اسلام، یکی از مراکز مهم علمی و فرهنگی ایران بود و در دوره اسلامی به ویژه به علت نقش برجسته‌ای که در به قدرت رسیدن عباسیان ایفا نمود، نه تنها از جهت سیاسی بلکه از جهت علمی و فرهنگی علی‌الخصوص در فلسفه و کلام یکی از سرزمین‌های پیشرو در جهان اسلام بوده است. دولت غزنویان یکی از دولت‌های مهمی است که در دوره اقتدار خود بر کل این سرزمین حکم راندند. در این نوشتار کوشش شده نقش غزنویان در سیر فلسفه و کلام در خراسان و ماوراءالنهر که به سرکوبی فلسفه معتزله و اسماعیلیه و تقویت فرق کلامی کرامیه و اشعریه منتهی شد، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

کلید واژه

غزنویان، خراسان، ماوراءالنهر، فلسفه، معتزله، اشاعره، اسماعیلیه، کرامیه.

مبانی فکری و ساختار حکومتی غزنویان و فلسفه و کلام

ظهور غزنویان سیر طبیعی روندی بود که از اواخر حکمرانی سامانیان آغاز شده بود. بنیانگذاران دولت غزنوی سرداران و سپهسالاران دولت سامانی بودند. آنان بر سپاه تسلط یافتند و بخشی از قدرت نظامی دولت سامانیان را در اختیار گرفتند. بنابراین با تضعیف اقتدار حکمرانان سامانی، به تدریج بر قدرت و نفوذ آنان افزوده شد. به جز امور نظامی، در

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی

امور سیاسی و به تبع آن در امور فرهنگی نیز تأثیرگذار شدند که نقش مهم آنان در سرکوبی اسماعیلیان، نمونه‌ای از آن به شمار می‌رود.

با استناد به منابع، دوره حکمرانی غزنویان بر خراسان و ماوراءالنهر، روزگار سختگیری بر فلسفه و برخی از فرق کلامی مثل معتزله بوده است. برای ارزیابی چگونگی رفتار غزنویان با فلاسفه و متکلمان، برخی ویژگی‌های شخصیتی حکمرانان غزنوی و روش‌های حکومتی آنان را بررسی می‌کنیم:

جایگاه اجتماعی غزنویان

با وجود اینکه برخی، نسب غزنویان را به یزدگرد رسانده‌اند (منهاج السراج، ۲۲۶/۱) و رشید الدین فضل الله، اعقاب سبکتگین را «بطناً بعد بطن» پادشاه خوانده است (رشید الدین فضل الله، ۳/۱)، در ترک بودن نژاد غزنویان تردیدی نیست. البتگین (د. ۳۵۲) از غلامان امیر احمد بن اسماعیل سامانی (۳۰۱-۲۵۹) بود (طوسی، سیرالملوک، ۱۴۵؛ مستوفی، ۳۷۹). او «در ایام ملوک سامانی از مرتبه رقیّت بدرجه امارت ترقی کرد» (خواند میر، ۳۷۱/۲) و در روزگار امیرعبد الملک بن نوح (۳۵۰-۳۴۳)، به مقام حاجبی و پس از آن به سپهسالاری و امارت خراسان برگزیده شد. سبکتگین نیز که از برسخان ترکستان بود (شبانکاره‌ای، ۳۷)، توسط افراد قبیله همسایه اسیر (همانجا)، و در نیشابور به بردگی فروخته شد. او به خدمت البتگین پیوست (بیهقی، تاریخ، ۵۵-۲۵۴؛ طوسی، همان، ۱۴۲) و به مقام حاجبی او برگزیده شد (بیمینی، ۲۰؛ رشید الدین فضل الله، ۵/۱).

بیهقی با بیان این که «اگر طاعنی یا حاسدی گوید که اصل بزرگان این خاندان بزرگ از کودکی آمده است حامل ذکر جواب او آن است که ... برکشیدن تقدیر ایزد عزّذکره پیراهن ملک از گروهی، و پوشانیدن در گروهی دیگر اندران حکمتی است ...» (تاریخ بیهقی، ۱۵-۱۱۴)، به این موضوع اشاره می‌کند که بنیانگذاران غزنوی از پایگاه اجتماعی ویژه‌ای

برخوردار نبوده‌اند، بلکه با استعداد و کاردانی خود به ویژه در امور نظامی به مقامات عالی رسیده‌اند.

با توجه به آنچه گفته شد، غزنویان از ممالیک ترک نژاد، از دوران متأخر حکمرانی سامانیان وارد منازعات سیاسی و فرهنگی شدند. درست است که نژاد افراد، به هیچ وجه مبین سطح فرهنگ و اندیشه آنان نیست ولی بی تردید در آن روزگار، محیط زندگی و شرایط تربیتی حکمرانان در عملکرد فرهنگی آنان تأثیر فراوان داشته است. از این روی آداب و رسوم و فرهنگ بیابانی ترکستان و تربیت در تشکیلات سامانیان در چگونگی رفتار عامی و فرهنگی غزنویان تأثیرگذار بوده است.

یکی از مهم‌ترین دلایل توجه حکومت‌ها به ترکان، استفاده از آنها در سپاه بود. بنابراین کسانی مانند البتگین، پس از سپری کردن مراحل آموزشی و تربیتی که خواه نظام الملک از این نظام به تفصیل سخن گفته است (سیرالمنذک، ۴۳-۱۴۰)، عمدتاً در امور نظامی، استعداد خود را نشان دادند. بنابراین غزنویان نه تنها خودشان بیش از هر چیز سرداران نظامی برجسته بودند و دست کم تا عصر اول غزنوی (۴۳۲-۳۵۱) به زبان ترکی پایبند بودند (رک: بیهقی، همان، ۲۰۱، ۲۰۵)، بلکه هسته اصلی سپاهیان آنان را نیز ممالیک، به ویژه ترکان که غالباً از سنین پایین از دیار کفر به «دارالاسلام» آورده شده و برای جنگ تربیت شده بودند (باسورث، تاریخ غزنویان؛ ۹۶/۱)، تشکیل می‌داد. به طور طبیعی خواسته‌ها و تمایلات سرداران نظامی و سپاهیان در عملکرد غزنویان مؤثر بوده است.

دولت غزنویان که از جهت ملی پایگاهی در میان مردم نداشت، بر دو مبنای اقتدار حکمران و وفاداری لشکریان استوار شد و در آن سپاهی که عدم وابستگی ملی و محلی از ویژگی‌های آن به شمار می‌رفت، شکل گرفت؛ به گونه‌ای که به شرطی بردگان جدید در سپاه پذیرفته می‌شدند که از نواحی دور دست باشند. از این روی خاستگاه غیربومی و تمایلات نظامی غزنویان، آنان را به سوی خودکامگی و استبداد مطلق سوق داد و تقسیم بندی دقیقی میان طبقه حاکم و رعیت به وجود آمد (باسورث، دوره اول غزنوی، ۱۰۹/۴). در این

دولت جایگاهی که برای مردم در نظر گرفته شد، فرمانبرداری مطلق آنان از حاکمیت بود. مهم‌ترین وظیفه آنان پرداخت منظم و پیوسته مالیات و تأمین نیازهای اقتصادی حکومت بود. حکومت غزنوی حتی دفاع مردم شهر در برابر دشمنان آنان را نیز بر نمی‌تایید. به گونه‌ای که سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۱هـ)، مردم بلخ را که در غیاب او، در مقابل حمله قراختانیان از شهر دفاع کرده بودند و در جریان آن به اموال او نیز صدمه رسیده بود، مورد عتاب قرار داد و گفت «مردمان رعیت را با جنگ کردن چه کار باشد؟ لاجرم شهرتان ویران شد و مستغلی بدین بزرگی از آن من بسوختند. تاوان این از شما خواسته آید. ما از آن در گذشتیم، نگرید تا پس از این چنین نکنید که هر پادشاهی که قویتر باشد و از شما خراج خواهد و شما را نگاه دارد خراج بیاورد» (بیهقی، همان، ۷۲۹). در این روزگار اندیشه اطاعت مطلق از سلطان چنان پذیرفته و استوار شده بود که بیهقی به صراحت می‌گوید: رعیت «باید که از پادشاه و لشکر بترسند، ترسیدنی تمام و طاعت دارند» (تاریخ بیهقی، ۱۲۰). بر مبنای سیاست مذکور، غزنویان در حوزه علم و فرهنگ نیز انتظار داشتند، اهل علم مطیع و فرمانبردار آنان باشند و به دلخواه آنان عمل کنند؛ همان گونه که سلطان محمود غزنوی (۳۸۱-۴۲۱هـ) پس از چشم پوشی از قتل بیرونی (د. ۴۴۰) به او گفت: «اگر خواهی که از من برخوردار باشی سخن بر مراد من گوی، نه بر سلطنت علم خویش» (نظامی عروضی، ۵۸). بنابراین فلاسفه و برخی از فرق کلامی که مخالف افکار و اندیشه‌های حکمرانان غزنوی بودند، به شدت سرکوب شدند و تنها معدودی از اندیشمندان، آن هم به کنایه جرأت و جسارت انتقاد یافتند. برای مثال ابوریحان بیرونی (د. ۴۴۰) حکیم و فیلسوف آن روزگار که تحت کنترل و مراقبت سلاطین غزنوی قرار داشت در بحث مربوط به «سلطان سایه خدا در زمین است» می‌گوید که مبنای سخن ناظر بر آدم فرهیخته‌ای است که از طریق حجت و عقل آمده باشد نه راجع به کسانی که با قهر و غلبه حکومت یابند. خدا که خالق است و آفریدگار، باید که نماینده و سایه‌اش هم چنین باشد و بر وفق مصالح خلق عمل کند اما کسی که تبهکارانه زمینی را به نابودی می‌کشد و عمدتاً سرزمین‌ها را ویرانه می‌کند همانا

که او بر ضد خداست نه ظلّ خدا، حاشا که او با چنین رفتاری با بندگانش، نماینده خدا بر زمین باشد (رک: ادکائی، ۶۴). آشکاراست که بیرونی در این سخنان به استبداد سلاطین غزنوی اشاره نموده و آن را مورد انتقاد قرار داده است.

تشکیلات دولت غزنویان

نظام اداری دولت غزنویان از جهت ساختاری، نمونه‌ای از دستگاه اداری و دیوان سالاری دولت سامانیان بوده است (باسورث، همان؛ ۱۵۸/۴)؛ امّا از جهت محتوا، اهمّیت برخی از دیوان‌ها، با آنچه در دولت سامانیان وجود داشت، متفاوت بود.

به عنوان مثال منصب سپهسالاری از مناصب مهم دوره سامانیان بود که به ویژه در اواخر دولت سامانی از قدرت فراوانی برخوردار بود و در بسیاری از امور سیاسی و فرهنگی این دوره، تأثیر فراوان برجای نهاد به گونه‌ای که غزنویان از میان همین سپهسالاران ظهور، و دولت مقتدری تشکیل دادند. در دوره غزنویان، به سبب ماهیت نظامی و نژادی این دولت، فرماندهی عالی سپاه بر عهده شخص سلطان قرار داشت و او مستقیماً سپهسالاران و سرداران عالی نظامی را از میان ترکان بر می‌گزید. این سپهسالاران فاقد استقلال و ابتکار عمل و حتی برخی از آنان فاقد تدبیر بودند. به عنوان نمونه بیهقی درباره اریاق و غازی دو سپهسالار مسعود غزنوی (۴۳۲-۴۲۱) می‌گوید: «این دو محتشم اریاق و غازی را کسی که از و تدبیری آید نبود و این دو سپاه سالار دو کدخدای شایسته دبیر پیشه گرم و سرد چشیده نه - که پیداست که از سعید صراف و مانند وی چاکرپیشگان حامل ذکر کم مایه چه آید؛ و ترکان همی گرد چنین مردمان گردند و عاقبت ننگرند تا ناچار خلل بیفتد که ایشان را تجربتی نباشد هر چند به تن خویش کاری و سخی باشند و تجمل و آلت دارند امّا در دبیری راه نبرند و امروز از فردا ندانند - چه چاره باشد از افتادن خلل» (تاریخ بیهقی، ۲۸۳). از این روی سپهسالاران دوره غزنوی، برخلاف همتایان سامانی خود، به علت تسلط سلاطین

بر همهٔ امور و عدم کاردانی و برجستگی خودشان در امور علمی و فرهنگی، نقش مهمی در روند علمی ایفا نکردند.

کاهش نقش وزارت در دولت غزنویان نیز بر سیر فلسفه و کلام تأثیر منفی داشته است. وزراء سامانیان از نقاط برجستهٔ دولت سامانی به شمار می‌رفتند که در ایجاد روحیهٔ مدارا و تساهل و محیط علمی مؤثر بوده‌اند؛ در حالی که قدرت مطلقهٔ سلاطین غزنوی، حوزهٔ عمل وزراء را بسیار محدود کرده بود.

بی‌تردید غزنویان به اهمیت دبیران برجسته و وزراء کاردان واقف بودند. به عنوان مثال مهم‌ترین دستاورد فتح بست برای سبکتگین، دسترسی او به شیخ ابوالفتح بست، دبیربای توزکه در فضل و کمال درایت و بلاغت نظیر نداشت، تلقی شد (رک: یمنی، ۲۴؛ رشید الدین فضل الله، ۹-۸). سلطان مسعود (۴۳۲-۴۲۱) با اصرار خواجه أحمد بن حسن میمندی (د. ۴۲۴) را به وزارت خود راضی کرد (فروزانی، ۳۷۷) با این حال حقیقت این است که اختیارات نامحدود سلطان غزنوی، گاه قدرت محدود وزراء را نیز بر نمی‌تابید. به نظر می‌رسد رقابت وزراء و سپهسالاران اواخر دورهٔ سامانی، فضای عدم اعتماد بین آنان را به دربار غزنوی نیز منتقل کرده بود. غزنویان به ویژه سلطان محمود و سلطان مسعود، به وزراء به دیدهٔ رقیب قدرت و دشمن می‌نگریستند. سلطان محمود (۴۲۱-۳۸۷) با وجود این که حسنک را دست پروردهٔ خود، و در ردیف فرزندان و برادران خود تلقی می‌کرد (بیهقی، ۲۲۷)، چون وزارت به او داد، او را «دشمن گرفته با چنان دوستی که او را داشت» (همو، ۴۳۴). در تبیین رفتار سلطان محمود، بیهقی از قول والدهٔ بونصرمشکان می‌گوید: «ای پسر چون سلطان کسی را وزارت داد، اگر چه دوست دارد آن کس را، در هفته‌یی دشمن گیرد؛ از آن جهت که همباز او شود در ملک و پادشاهی بانبازی نتوان کرد» (دایخ بیهقی، ۴۳۴) بنابراین بر خلاف دورهٔ سامانیان که وزارت تکیه گاه دولت و یاور پادشاه محسوب می‌شد و عمدتاً مدت زمانی طولانی وزارت را در اختیار داشتند، در دولت غزنویان به وزراء سوء ظن وجود داشت. از شش تنی که وزارت محمود و محمد و مسعود غزنوی را برعهده داشتند، سه نفر از مقام خود برکنار

و به سختی جان سپردند و یکی از آنان نیز دچار فضاحت شد و مدتی دراز در زندان گذراند (باسورث، تاریخ غزنیان، ۱/۶۷؛ قس: فروزانی، ۳۷۸).

فضای بدبینی و توطئه در دربار و دستگاه اداری غزنوی، مهم ترین دستاورد فضای مذکور بود. در آن دیوان اشراف به ریاست مشرف بزرگ که به ارتباطات داخلی و نظام جاسوسی مربوط می شد (باسورث، دورهٔ دین غزنی، ۴/۱۵۸)، قدرت فراوان یافت؛ به گونه‌ای که سلطان محمود، حتی برای فرزند خود مسعود، مشرفانی از ندیم، غلام، فراش و پیر زنان و مطربان قرارداد بود تا احوال او را برای سلطان گزارش کنند (بیهقی، ۴۶-۱۴۵). سوء ظن مفرط و تلون طبع فرمانروایان، شرایط را برای سعایت و توطئه مغرضان اهل دربار آماده کرده بود به گونه‌ای که بیهقی از قول پیری می گوید: «قومی ساخته‌اند از محمودی و مسعودی و با غراض خویش مشغول، ایزد عز ذکر عاقبت بخیر کناد» (تاریخ بیهقی، ۲۹۸). وزارت به ویژه در دورهٔ سلطان مسعود چنان متزلزل شد که برخی از وزراء مثل احمد بن حسن میمندی (وزارت، ۴۲۲) و احمد بن عبد الصمد (وزارت، ۴۳۱)، تنها به شرط قرار و «مواضعه» که سلطان را ملزم به رعایت برخی اصول و شرایط می نمود، وزارت را پذیرفتند^۱ (رک: بیهقی، همان ۸۶-۱۸۱، ۷۸-۴۷۵). چنان که سلطان مسعود به خط خود به مواضعه احمد بن عبد الصمد، جواب نوشت و «هرچه خواسته بود و التماس نموده این شرایط اجابت فرمود»^۲ (بیهقی، ۴۷۷).

در چنین ساختاری برآورده کردن خواست‌های سلطان و پرکردن خزانه او از مهم ترین وظایف وزیر تلقی می شد و هر کدام از وزراء که نمی توانستند از عهدهٔ آن برآیند، دچار عقوبت می شدند. ابوالعباس فضل بن احمد اسفرائینی (د. ۴۰۵) که از دورهٔ سبکتگین در دربار غزنه خدمت می کرد، به وزراء سلطان محمود دست یافت (یمینی، ۳۸-۳۳۷)، چون

۱. دربارهٔ مواضعه بیهقی می گوید: «رسم رفته است که چون وزارت به محتشمی دهند آن وزیر مواضعه‌ای نویسد و شرایط شغل خویش بخواهد و آن را خداوند به خط خویش جواب نویسد» (تاریخ بیهقی، ۱۸۷).

۲. سلطان مسعود در جواب میمندی نیز نوشت «من همه شغل‌ها بدو خواهم سپرد مگر نشاط و شراب و چوگان و جنگ و دیگر چیزها همه کاروی را باید کرد و بر رای و دیداروی هیچ اعتراض نخواهد بود» (بیهقی، همان، ۱۸۶).

نتوانست اهل هرات را به جهت اخذ مال بیشتر در فشار بگذارد و از جیب خود نیز حاضر نشد آنچه را مورد مطالبه سلطان بود، بپردازد، مورد خشم سلطان قرار گرفت و در زندان زیر شکنجه مرد (زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۲/۲۷۰). أحمد بن حسن میمندی (د. ۴۲۴) که از کودکی با سلطان محمود بزرگ شده بود، ظاهراً به علت مال فراوانی که اندوخته بود، به اتهام تصرف در اموال سلطان، از وزارت عزل و اموالش مصادره شد و در یکی از قلاع هند زندانی گردید (خواند میر، ۲/۳۸۷).

با توجه به آنچه گفته شد با وجود ظهور وزرای کاردانی مثل ابوالعباس اسفراینی، أحمد بن حسن میمندی و أحمد بن عبد الصمد شیرازی در دوره غزنویان، منصب وزارت بر خلاف دوره سامانی نتوانست در هدایت علمی و فرهنگی خراسان و ماوراءالنهر و ایجاد محیط مناسب برای فعالیت اندیشمندان و فلاسفه و متکلمان نقش مهمی ایفا نموده و منشاء اثر مثبت شود.

مناسبات دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دولت غزنویان

شرایط به هم تنیده دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دوره حکمرانی غزنویان، در چگونگی مواجهه آنان با فلسفه و کلام مؤثر بوده است. بنیانگذاران دولت غزنویان سابقه زیادی در اسلام نداشتند. ترکان ترکستان عمدتاً در دوره سامانیان با دین اسلام آشنا شدند. بسیاری از قبایل ترک این سرزمین به وسیله مبلغان و غازیان مسلمان شدند گویا با تلاش یکی از این مبلغان به نام ابوالحسن کلمتی در ۳۴۹ هـ ق گروه انبوهی از آنان اسلام را پذیرفتند و به تدریج اسلام تا پایان سده چهارم تا ترکستان چین گسترش یافت (فرای، عصر دین دهنگ ایران، ۲۱-۲۲۰). اسراء و بردگان ترک نیز در نظام تربیتی مخصوصی که در دولت سامانیان برقرار بود (رک: طوسی، سیرالسلوک، ۱۴۰ به بعد)، با دین اسلام آشنا شدند. البته بنیانگذار دولت غزنه، از جمله این ترکان بود که در این نظام تربیتی، پله‌های ترقی را طی نمود.

در هر دو طریق آشنایی ترکان با دین اسلام، نقش فرق اهل سنت، به ویژه حنفیان برجسته بود. فرقه حنفیه که به عنوان مذهب رسمی دولت سامانیان، مسئولیت اصلی امور دینی، از جمله تبلیغ دین اسلام را به عهده داشت، به تدریج با تغییر شرایط و گسترش فرق رقیب از جمله نفوذ اسماعیلیان در دولت، به یکی از فرق متعصب تبدیل شد. از این روی ترکان و غزنویان تحت تربیت علمای اهل سنت به تعصب در دین گرایش پیدا کردند؛ زیرا همان گونه که بار تولد گفته است « صحرانشینان خرافاتی که بالنسبه مدت قلیلی از اسلام آورد نشان می‌گذشته بیش از دولت متمدن و با فرهنگ به دین^۱ و خدمتگزاران آن احترام می‌گذاشتند» (بکستان نامه، ۵۶۹/۱). اشتراک منافع ترکان مذکور با علمای اهل سنت، آنان را بیش از پیش به هم نزدیک ساخت. همکاری آنان در سرکوبی اسماعیلیه، نمونه‌ای از آن به شمار می‌آید.

غزنویان با چنین پیشینه دینی، دولت خود را تشکیل دادند. سبکتگین (۳۸۷-۳۶۶) کافری بود که مسلمان شد. به گفته بیهقی « ایزد عزذکره چون خواست که دولت بدین بزرگی پیدا شود بر روی زمین، امیر عادل سبکتگین را از درجه کفر بدرجه ایمان رسانید و وی را مسلمانی عطاء داد» (تاریخ بیهقی، ۱۱۶). محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۷) تعلیمات مدرسه‌ای را از پدر قاضی ابونصر حسینی که از پیشوایان مذهب حنفی و مقتدای سبکتگین بود فرا گرفت (باسورث، تاریخ غزنویان، ۱۲۹/۱). به نظر می‌رسد تعلیمات دینی محمود غزنوی که از همان سنین کودکی به همراه پدر به امور نظامی مشغول بود، گسسته شد و عمق زیادی نیافت. بنابراین غزنویان دینی تقلیدی همراه با تعصب را که با اغراض سیاسی آمیخته بود، به ارث بردند.

در چگونگی مواجهه غزنویان با فلسفه و فرق کلامی، مجموعه پیچیده‌ای از منافع دینی، سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی قابل تصور است. قبل از هر چیزی باید توجه داشت که مجموعه منازعات وواخر حیات سامانیان بین اسماعیلیه و معتزله و به تبع آن فلسفه با فرق اهل سنت، که به برتری نسبی اهل سنت منتهی شد، به دوره غزنویان منتقل شد. در این

۱. در اینجا دین به مفهوم مذهب رسمی و غالب تلقی می‌شود.

منازعه غزنویان به صورت آشکار به یکی از طرف‌های منازعه تبدیل شدند و در جبهه فرق اهل سنت قرار گرفتند (رک: طوسی، همان، ۳۰۱). در عهد امیر سبکتگین (۳۸۷-۳۶۶) «کارهای بزرگ بر آمد و ماده فساد باطنیه از خراسان قلع شد» (منهاج السراج، ۲۲۷/۱). جانشینان او، سلطان محمود و مسعود بر دامنه این تقابل افزودند و در این راه دچار افراط شدند.

غزنویان از همکاری با روحانیون اهل سنت تجربه مثبتی داشتند و بر قدرت تأثیرگذاری آنان در امور سیاسی و اجتماعی واقف بودند، فقها و علمای اهل سنت در دربار آنان مورد احترام بودند و عمدتاً سفرای بلند مرتبه سلاطین غزنوی برای انجام مأموریت‌های مهم، از میان آنان برگزیده می‌شد (رک: بیهقی، همان، ۵۴۷، ۶۹۲؛ میرخواند، ۵۸۹/۴؛ فروزانی، ۴۰۲؛ بارتولد، همان، ۵۷۸/۱). از این روی غزنویان با سرکوبی مخالفان فرق اهل سنت از جمله اسماعیلیه و معتزله و فلاسفه، بیش از پیش آنان را به سوی خود جلب کرده و از حمایت آنان برخوردار شدند. کمترین تأثیر این حمایت، آن بود که غزنویان برخی از اهداف سیاسی خود را به نام دین توجیه کردند. برای نمونه حملات غزنویان به هندوستان که غنایم فراوانی را نصیب آنان می‌کرد (رشید الدین فضل الله، ۲۷/۱-۱۲۶؛ یمینی، ۳۱؛ منهاج السراج، ۳۰/۱-۲۲۹)، با وجود این که برای عامه مردم که مجبور به تأمین مخارج لشکرکشی‌ها بودند، جز فقر و بینوایی به همراه نداشت (بارتولد، همان، ۶۰۷/۱)، غزنویان را به قهرمانان دینی مبدل ساخت. القاب متنوعی مثل غازی (مستوفی، ۳۹۲)، ناصرالدین و... را برای آنان به ارمغان آورد. حتی تصرف خوارزم توسط محمود به خونخواهی داماد خود ابوالعباس مأمون، و انقراض دولت مأمونیان خوارزم نیز، با بهانه دین توجیه شد و «غیرت دینی و حمیت اسلام» او تلقی گردید (رشید الدین فضل الله، ۱۰۱/۱-۱۰۰)؛ به گونه‌ای که عنصری، شاعر سلطان محمود نیز، دلیل حمله به گرگانج را قرمطی بودن اهالی آن ذکر می‌کند:

«بکشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد ز بهر نصرت دین محمد مختار
از آنکه تربت گرگنج و شهر و بر زن او مقام قرمطیان بود و معدن کفار»

(دیوان عصری، ۶۵-۶۲)

روابط غزنویان با دستگاه خلافت عباسیان از دیگر عواملی بود که چگونگی رفتار آنان را با فلاسفه و متکلمان تحت تأثیر قرار داد. هم زمان با اوج گیری قدرت غزنویان در خراسان و ماوراءالنهر، در بغداد مرکز خلافت عباسی، با مجموعه درگیری‌های جانشینان عضد الدوله (۳۲۷-۳۶۷)، قدرت آل بویه به تدریج روی به سستی نهاد. بهاء الدوله (۴۰۴-۳۷۹)، به طمع اموال خلیفه الطایع (۳۸۱-۳۶۳)، او را خلع و القادر (۴۲۲-۳۸۱) را به خلافت برگزید (ابن اثیر، الکامل، ۴۲/۷-۴۴۱؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ۳۷۹)؛ ولی خراسانیان خلافت القادر را نپذیرفتند و برخلیفه مخلوع وفادار ماندند (ابن اثیر، همان، ۴۴۴/۷). غیبت طولانی بهاء الدوله (۴۰۴-۳۷۹) از بغداد که در ۳۸۱ ق پس از سرکوبی مدعیان خانگی، به فارس رفت و بقیه امارت خود را در آنجا گذراند، فرصت مناسبی را برای خلیفه به وجود آورد تا برای احیاء قدرت خلافت تلاش کند. او بر مبنای اهل حدیث کتابی را در اصول تألیف کرد که در آن معتزله و قائلین به خلق قرآن را تکفیر نمود. کتاب مذکور در روزهای جمعه در جامع المهدی در حلقه اهل حدیث تدریس می‌شد (سیوطی، همان، ۳۸۰).

در این روزگار خطر دولت فاطمیان نیز جدی شده بود. در دوره خلافت العزیز با الله (۳۸۶-۳۶۵)، دولت فاطمی به اوج اقتدار خود رسید. از اقیانوس اطلس تا دریای سرخ، از شام، حلب، مکه و مدینه (لبن پل، ۱۱۱/۱) و موصل و یمن (مقریزی، انعاظ الخلفاء، ۳۰۶/۱) به اطاعت آنان درآمد و کار به آنجا رسید که عزیز در قاهره با صرف دومیلیون دینار کاخی بنا کرد تا رقبای عباسی خود را پس از فتح بغداد در آن جای دهد (حتی، تاریخ عرب، ۷۸۹). از این روی القادر (۴۲۲-۳۸۱) برای مقابله با آنان در دوره خلافت حاکم فاطمی (۴۱۱-۳۸۶)، در محضرنامه‌ای که بسیاری از علمای شیعه و سنی از جمله شریف رضی و سید مرتضی نیز آن را تأیید کردند، انتساب خلفای مصر را به خاندان علی (ع) انکار کرد (رک: ابن تغری بردی، ۴/۳۰-۲۲۹؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۳۲/۱۵، ۱۷۸).

در شرایطی که القادر (۴۲۲-۳۸۱) به خلافت برگزیده شد، سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۷)، مشغول تثبیت قدرت خود در خراسان و در منازعه با مدعیان دیگر بود. بنابراین حمایت خلیفه و سلطان غزنوی از هم دیگر برای تثبیت قدرت خود مهم بود. به ویژه سلطان محمود که نیاز بیشتری به این حمایت داشت، با پذیرش بیعت القادر و برقرار کردن نام وی در خطبه خراسان (یمینی، ۳۰۴)، خلعتی گرانبهای همراه با القاب «یمین الدوله، امین الملّه و مولی امیرالمومنین» جایزه گرفت (گردیزی، ۳۸۱؛ قس: میرخواند، ۵۸۹/۴). با دریافت خلعت مستقیم از خلیفه، امرای خراسان مطیع او شدند و دل‌های عام و خاص و وضع و شریف بر مطاوعت او قرار گرفت (رشید الدین فضل الله، ۱۰۷/۱-۱۰۶). به این ترتیب سلطان محمود دریافت که برای داشتن حکومت مقتدر و استوار، به تأیید قانونی و معنوی خلیفه نیازمند است و در حقیقت اطاعت از خلافت، مستمسکی شد برای حمله به سرزمین‌های دیگر و سرکوبی بیش از پیش فرق مخالف دستگاه خلافت و اهل فلسفه.

سلطان محمود نه تنها با فرمانبرداری از خلیفه، به عنوان غازی و مجاهد، حمایت سپاهیان داوطلب را جلب کرد و در یکی از لشکرکشی‌ها به هندوستان، «قرب بیست هزار مرد از مطوّه اسلام از اقصای ماوراءالنهر آمده بودند و منتظر ایام حرکت سلطان نشسته و شمشیرها کشیده و تکبیرمجاهدت زدند» (یمینی، ۳۷۷)، در حمله به سرزمین‌های رقبای مسلمان نیز برآورده کردن خواسته‌های خلیفه و از بین بردن قرامطه و معتزله را بهانه قرار داد.

امیر محمود پس از پیروزی بر عبد الملک سامانی، در نامه‌ای به خلیفه نوشت، دلیل جنگ با سامانیان این بود که آنان خلیفه القادر را به رسمیت نمی‌شناختند (فروزانی، ۱۷۷). سلطان محمود غزنوی که به نظر می‌رسد به ثروت فراوان مولتان چشم دوخته بود و پس از فتح آنجا «بیست هزار بار هزار درم به ارش عصیان فدیه عدوان و جزیه طغیان برگردن ایشان نهاد» (یمینی، ۲۸۰)، نتوانست ابوالفتح داود بن خضر را که علی رغم اسماعیلی بودن، احساسات دوستانه‌ای به محمود داشت، تحمل کند. او به بهانه عمل به وظیفه دینی مولتان را مورد

حمله قرار داد و حمیت دین و غیرت اسلام او را بر آن داشت ماده فساد و الحاد و کفر و عناد از آن نواحی منقطع کند. ذکر مقامات او در نصرت دین از عرض دریا گذشت و تا دیار مصر رسید (همان، ۸۰-۲۷۹).

سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۷) در ۴۲۰ هـ، درحمله به ری نیز پس از دستگیری مجدد الدوله دیلمی (۴۲۰-۳۸۷)، خزانه او را که «هزار هزار دینار زر داشت و بهای گوهرهایش به پانصد هزار دینار می‌رسید و شش هزار تخت جامه بود و از ظروف و آلات آنقدر که در حساب نمی‌گنجید» (ابن خلدون، ۳/۵۳۹)، غارت کرد، بسیاری از باطنیان را به دار آویخت و بسیاری از کتاب‌های فلسفی، آثار معتزله و حتی کتاب‌هایی که در علم نجوم تألیف شده بود به آتش کشید و بقیه کتب را به غزنه فرستاد (رک: همانجا؛ قس: حموی، ۲/۴۹۹؛ مجمع التواریخ، ۴۰۴؛ برتلس، ۱۱۴؛ اذکائی، ۱۶). عبد الصمد حکیم، استاد ابوریحان بیرونی در علوم عقلی از جمله افرادی بود که به اتهام قرمطه به دستور سلطان غزنوی به قتل رسید (رک: صفا، احوال و آثار ابوریحان بیرونی، ۲۴-۲۳). سلطان محمود طی فتحنامه‌ای مفصل برای خلیفه، ضمن تقبیح مذاهب باطنیه و رافضیه و معتزله، اقدامات خود را در سرکوبی قرمطه، رافضیه و معتزله و مزدکیه و نابودی کتب و آثار گمراه کننده آنان گزارش نمود (ابن جوزی، المستطیع، ۸/۴۱-۳۸). بی تردید رقابت بین خلافت عباسیان و فاطمیان و احساس خطر از نفوذ داعیان اسماعیلی، بر تشدید روحیه ضد باطنی و ضد فلسفی غزنویان افزود. سلطان غزنوی که از حساسیت خلیفه نسبت به داعیان اسماعیلی واقف بود، تاهرتی (د. ۴۰۸) فرستاده الحاکم (۴۱۱-۳۸۶) به دربار غزنه را که در مسیر هرات عده‌ای از مردم را نیز به کیش اسماعیلی درآورده بود (مستوفی، ۳۹۴)، ملاقات نکرد (گردیزی، ۳۹۴). او که در مجلس مناظره ابوبکر محممشاد کرامی به بی اعتباری دینی متهم شد، در مجلسی که به دستور سلطان محمود و با حضور قضات و علما و فقها از جمله حسن بن طاهر بن مسلم علوی ترتیب یافت، به اعدام محکوم گردید (یمینی، ۷۳-۳۷۱). نهایت قوت اندیشه ضد باطنی و بهانه گرفتن آن برای سرکوبی مخالفان در داستان حسنک متجلی شد. حسنک به علت ملاقات با فاطمیان در شام و دریافت خلعت و

نامه خلیفه فاطمی به سلطان محمود، به قرمطه متهم شد. با وجود این که سلطان محمود او را دست پرورده خود و در ردیف فرزندان و برادران خود خوانده و در برابر خلیفه از او دفاع کرده بود، ولی سلطان مسعود (۴۳۲-۴۲۱) وی را به بهانه قرمطی گری به قتل رساند (بیهقی، ۲۲۷-۳۴).

با توجه به آنچه گفته شد و سلطان محمود نیز در جریان حسنگ به صراحت گفت «بدین خلیفه خرفت شده بیاید نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی می‌جویم» (همو، ۲۲۷)، غزنویان سیاست ضد اسماعیلی و ضد فلسفی خلیفه را در خراسان و ماوراءالنهر اجرا کردند. به طور مشخص هنگامی که خلیفه القادر (۴۲۳-۳۸۱) در ۴۰۸ هـ سران معتزله را مجبور به تبری از اصول اعتزال نمود و آنان را از هرگونه تدریس، بحث و مناظره درباره اعتزال و را فضیحه منع کرد (ابن جوزی، همان، ۲۸۷/۷)، سلطان محمود غزنوی در امثال امر خلیفه به قتل و حبس و تبعید معتزله، را فضیحه، اسماعیلیه، قرامطه و جهیمیه همت گماشت و بر منابر آنان را لعن نمود (همانجا؛ ذهی، سیر اعلام النبلاء، ۱۰/۳۵-۱۳۴؛ ابن کثیر، البدایه، ۶/۱۲). سلطان مسعود نیز در همان مجلس دریافت منشور سلطنت، با این گفته که «زنادقه و قرامطه را بر باید انداخت» (بیهقی، همان، ۴۷۳) پایبندی خود را بر سنت پدر خود اعلام نمود.

شرایط منطقه‌ای و اجتماعی نیز از عواملی بود که در سیاست غزنویان درباره فرق کلامی مؤثر بوده است. غزنویان حکومت خود را در غزنه بنیانگذاری کردند که مناطق غورو غرجستان تحت حاکمیت آنان قرار گرفت. این مناطق از مراکز مهم کرامیه بود؛ زیرا محمد بن کرام (۲۰۰)، بنیانگذار کرامیه، مذهب خود را در این سرزمین‌ها رواج داده بود (شهرستانی، ۱/۳۳-۳۲) و کرامیان در هرات و غرج شارجذابیت پیدا کرده بودند (رک: مقدسی، احسن التقاسیم، ۲۵۳). بنابراین به نظر می‌رسد غزنویان تحت تأثیر گرایش‌های عامه مردم به فرقه مذکور، به کرامیه تمایل نشان داده و از آن حمایت کردند.

ابیاتی از ابوالفتح بستنی، دبیر امیر سبکتگین دربارهٔ کرامیه ثبت شده که پذیرش کرامیه را توسط سبکتگین تأیید می‌کند «فقه فقط فقه ابوحنیفه و دین، دین محمد بن کرام است. کسانی که مشاهده می‌شود به محمد بن کرام نگریده‌اند کریم و بزرگوار نیستند» (یمینی، ۳۹۳). به نظر می‌رسد در این روزگار که هنوز قدرت غزنویان تثبیت نشده بود، سبکتگین با تمایل به کرامیه، در مناطق غزنه و غور و حتی خراسان که کرامیان نفوذ قابل توجهی در آن داشتند، نوعی مشروعیت و مقبولیت جستجو می‌کرد و تلاش نمود در این شرایط از قدرت و نفوذ آنان استفاده کند. بنابراین ابویعقوب اسحاق بن محمدشاد (د. ۳۸۳)، پیشوای کرامیان مورد احترام امیر سبکتگین بود. او که مردی پارسا و پرهیزگار بود، در نیشابور از چنان احترامی برخوردار بود که به هنگام تشییع جنازه او، میدان‌های شهر پر بود و همهٔ مردم بر وی نماز گزار شدند.

سلطان محمود غزنوی نیز با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی، به پیروی از سیاست پدر از کرامیه حمایت کرد. ابوبکر محمد کرامی که از دورهٔ سبکتگین مورد احترام پدر بود، در نیشابور از قدرت و نفوذ زیادی برخوردار بوده و قراحتائیان هنگامی که در ۳۹۸ هـ در غیاب سلطان محمود، نیشابور را تصرف کردند، به سبب «غلو و در تعصب سلطان و غلبه اتباع او» از وی بیمناک شدند و او را ربودند ولی موفق به فرار شد و در مراجعت به نیشابور، در نزد سلطان غزنوی بیش از پیش به ارج و مقامش افزوده شد (همو، ۲۹۳).

سلطان محمود غزنوی، ابوبکر محمد بن محمدشاد را به ریاست نیشابور برگزید و تلاش نمود از قدرت او برای سرکوبی فرق مخالف مثل باطنیان و معتزله و حتی کنترل فرق اهل سنت مانند حنفیه و شافعیه استفاده کند که در این باره در قسمت مربوط به «فرق کلامی روزگار غزنویان»، بحث خواهد شد. به تدریج با تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی، افزایش قدرت نگران‌کننده کرامیان، برخوردهای افراطی آنان با مذاهب دیگر، دولت غزنوی را بر آن داشت که کرامیه را طرد کند. سلطان محمود، حسنگ را که خود از خاندان میکائیلی، یکی از خاندان‌های متنفذ نیشابور بود، به ریاست نیشابور انتخاب کرد. حسنگ کرامیه را به

شدت سرکوب نمود «فته جوترین پیروان فرقه را در قلاع به بند کشیدند و آنچه را که ابوبکر محمد به غصب از مردم گرفته بود از او بازستاندند، و نیز به او حکم کرد که در خانه‌اش گوشه نشینی اختیار کند و به عبادت خدا بپردازد» (باسورث، تاریخ غزنویان، ۱۹۰).

در نهایت باید یادآوری شود که سلاطین غزنوی در رقابت با دربار حکمرانان معاصر، به تجمل‌گرایی و باشکوه جلوه دادن دربار اهمیت فراوان می‌دادند^۱. سلطان مسعود به هنگامی که بوسهل حمدوی را به کدخدایی ری منصوب کرد او را «شیخ عمید» خواند و گفت: «مخاطبه این بوسهل ... عمید باید نبشت که ما از آل بویه بیشیم و چاکرما از صاحب عباد بیش است» (بیهقی، ۵۰۲). در آن روزگار حضور دانشمندان و علماء برجسته در دربار سلاطین، نشان عظمت و شکوه محسوب می‌شد. از این روی غزنویان به جمع کردن علماء در دربار خود توجه داشتند. به گفته بیهقی، سلطان محمود «هرجا مردی یا زنی در صناعتی استاد یا فنی اینجا [غزنه] می‌فرستاد»^۲. هم چنانکه او به خوارزمشاه مأمون نوشت «شنیدم که در مجلس خوارزمشاه چند کس اند از اهل فضل و عدیم النظیرند چون فلان و فلان باید که ایشان را بمجلس ما فرستی تا ایشان شرف مجلس ما حاصل کنند و ما بعلوم و کفایات ایشان مستظهر شویم و آن منت از خوارزمشاه داریم» (عروضی سمرقندی، ۷۷). با این حال دربار غزنویان از دانشمندان و علماء برجسته به ویژه فلاسفه خالی بود. با توجه به سیاست ضد

۱. غزنویان به اشکال مختلف جهت ارضای تمایل تجمل‌گرایی تلاش کرده‌اند. سلطان محمود و مسعود کاخها و عمارت‌های عظیم بنا کردند (فروزانی، ۳۹۵). غرور سلطان محمود به حدی بود که به مأمون خوارزمشاه پیغام فرستاد برای اظهار فرمانبرداری «نثار و هدیه‌ای تمام باید فرستاد چنان که فراخور ما باشد» و یادآوری نمود که او نیازی به آن هدایا ندارد و آنها را پنهانی عودت خواهد داد (بیهقی، همان، ۹۱۸). سلطان محمود برای نشان دادن عظمت دربار خود خزائن گرانبهای خود را به نمایش گذاشت (رک: رشید الدین فضل الله، ۷۱/۱ - ۷۰). توصیف مفصل بیهقی از دربار سلطان، تجمل عظیم آن را به روشنی بیان می‌کند (تاریخ بیهقی، ۱۴ - ۷۱۳). علاقه زیاد سلطان غزنوی در بنای کاخها و ایجاد باغ‌ها و تزیین و آرایش مسرفانه آنها و وسعت سازمان اداره کننده آنها نشان می‌دهد که تا چه حد تجمل‌گرایی آنان را از زندگی ساده و بی‌پیرایه ترکان صحرانورد دور ساخته بود.

۲. بیهقی در ادامه اشاره می‌کند که بوصالح تبائی یکی از ایشان است از این روی واضح است که منظور از استاد صنعت، شامل علماء و دانشمندان نیز می‌باشد.

فلسفی غزنویان، فلاسفه برجسته‌ای مانند ابوسهل و ابوعلی سینا برای همیشه از سرزمین‌های تحت سلطه غزنویان متواری شدند و از متکلمین نیز تنها متکلمین فرق اهل سنت و جماعت فرصت حضور در دربار آنان را داشتند.

در دربار غزنه، بیرونی (د. ۴۴۰)، برجسته‌ترین دانشمندی بود که حضور داشت. گفته شده او نیز به اسارت به غزنین برده شده بود (اذکائی، ۲۴-۱۸). او بیش از هر کسی به اهمیت حمایت از علم و علماء واقف بود و معتقد بود حرمت علم و علماء وظیفهٔ کسانی است که بر آنها حکومت می‌کنند. بیرونی به علت ارتباط با فلاسفه، اسماعیلیه و شیعیان همیشه در مظان اتهام سلطان محمود قرار داشت. تنها عاملی که مانع از کشته شدن او شد، تسلطش به علم و احکام نجوم بود. با این حال او مانند یک اسیر در دربار بود و به بهانه‌های مختلف زندانی شد (رک: عروضی سمرقندی، ۵۷-۵۸؛ قس: اذکائی، ۲۲-۲۱) که با وساطت وزیرخواجه احمد میمندی آزاد گردید. با وجود این که ابوریحان بیرونی حکمت و علوم عقلی را در نزد اساتیدی همچون عبد الصمد حکیم فرا گرفته و در آن تبحر یافته بود، ظاهراً تحت تأثیر شرایط حاکم بر دربار غزنویان، با آن همه علم و اطلاعاتی که از فلسفه اسلام و هند و یونان داشت، از فلسفه سخن نگفت (غبار، ۲۳۷/۱).

غزنویان به جای فلاسفه و متکلمان که به همراه علما و ادبا و شعرا زینت بخش دربارهایی مثل سامانیان، آل بویه و آل کاکویه بودند، به شعرا روی آوردند. غنایم فراوانی که لشکرکشی‌های گسترده نصیب سلطان محمود غزنوی کرده بود، دربار او را به قبله آمال شعرا مبدل نمود. شعرای برجسته‌ای مانند فرخی سیستانی از خدمت امیرمحتاج چغانی و منوچهری از دربار زیاریان راهی دربار غزنه شدند (باسورث، دوده دن غزنوی، ۱۶۰/۴). اوصله‌های باورنکردنی به شعرا اعطاء کرد. فرخی سیستانی (د. ۴۲۹ هـ)، بخشش‌های او این گونه وصف کرده است:

« دوبارنه ده بار که صد بارفزون کرد بردامن من بخشش او بدره دینار»

(دیوان فرخی سیستانی، ۸۱).

دربار غزنه از جهت شعر و شاعری چنان شکوه و عظمت یافت که بنا به گفته دولت‌شاه سمرقندی، چهارصد شاعر در رکاب سلطان محمود جمع شدند و ریاست آنها بر عهده ملک الشعرا عنصری بلخی قرار گرفت (تذکرة الشعراء، ۳۸-۳۷).

همان گونه که شبانکاره‌ای نیز تصریح کرده است سلطان محمود «شعردوست داشتی و شعراء را بر جمله علما فضل نهادی و عطا‌های ایشان زیادت دادی» (مجمع‌الأنساب، ۶۹) و بیش از چهار صد هزار دینار صرف آنان نمود (مستوفی، تاریخ‌گزیده، ۳۹۱). او با توجه به شعراء، نه تنها حس تجمل‌خواهی خود را ارضاء می‌نمود و شکوه و عظمت دربار خود را به رخ دیگر زمامداران می‌کشید، بلکه به وسیله آنان برخی اهداف سیاسی و مذهبی را نیز برآورده کرد. همین شعراء بودند که اعمال و رفتار سیاسی ممدوح خود را توجیه کردند و حملات گسترده او به هند و ری و خوارزم و قتل و حبس و تبعید اسماعیلیان و معتزله و دیگر مخالفان را ستایش کرده و شهرت او را با عنوان غازی و مجاهد اسلام بر همه جای پراکنند (رک: فرخی، ۳۴-۲۹، ۹۳-۹۰؛ عنصری، ۳، ۶۵-۶۲، ۵۹-۲۴، ۱۲۳) و فرخی سیستانی در مرثیه او با غم و اندوه گفت:

«آه و دردا که کنون قرمطیان شاد شوند ایمنی یابند از سنگ پراکنده و دار»
(دیوان فرخی سیستانی، ۹۳-۹۰)

فلسفه و کلام در روزگار غزنویان

بر بنای آنچه گفته شد غزنویان در هماهنگی با دستگاه خلافت عباسیان، مبارزه پیگیری را با فرقه‌های اسلامی که تفکرات مذهبی شان با افکار و اندیشه‌های مذاهب اهل سنت متفاوت بود، در پیش گرفتند. فرق باطنی، معتزله و فلاسفه هدف اصلی این مبارزه طلبی قرار گرفتند.

فلسفه در خراسان و ماوراءالنهر، در محیط مناسبی که سامانیان فراهم کرده بود، شکوفاترین دوران خود را در شرق سپری کرد. تعداد قابل توجه فلاسفه برجسته، کثرت و

تنوع تألیفات فلسفی مؤید آن به شمار می‌رود. به صورت طبیعی دسترسی آسان به اساتید و آثار فلسفی، زمینه رغبت و تمایل عامه اهل علم را به فلسفه نیز افزون کرده بود. با اتخاذ سیاست ضد فلسفی غزنویان، و تعقیب و آزار فلاسفه اهل اندیشه و انهدام آثار فلسفی، فلاسفه به بی‌دفاع‌ترین گروه‌ها در مقابل قدرت قهری سلاطین غزنوی تبدیل شدند؛ زیرا فلسفه بنا به ماهیت خود، آن هیچ وقت پیروان و حامیان توده‌ای نداشت. با تشدید فشارها بر فلاسفه، فیلسوفان برجسته خراسان و ماوراءالنهر مثل ابوسهل فیلسوف، ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و...، به برخی خاندان‌های محلی مثل آل مأمون و آل فریغون و آل زیار که نیمه استقلالی داشتند، پناه بردند ولی با طمع سلطان محمود در آن سرزمین‌ها، برخی از فلاسفه متواری، برخی زندانی یا به قتل رسیدند و برخی دیگر با سختی به حیات خود ادامه دادند. با ظهور غزنویان، فلسفه و اندیشه‌های فلسفی، دیگر هیچ وقت نتوانست، دوران شکوفایی روزگار سامانیان را احیاء کند.

رفتار سلطان محمود در تصرف ری در ۴۲۰ هـ و به آتش کشیدن آثار علمی و فلسفی و به دار کردن اهل اعتزال و به قتل رساندن فلاسفه‌ای چون عبد الصمد حکیم استاد ابوریحان بیرونی، میزان قساوت او با اهل اندیشه و فلسفه و وضعیت کلی فلسفه در دوران غزنویان را به وضوح توصیف می‌کند (درباره حمله سلطان محمود به ری، رک: ابن جوزی، المنتظم، ۴۱/۸ - ۳۸؛ حموی، همان، ۴۹۹/۲؛ ابن خلدون، همان، ۵۳۹/۳؛ قس: متز، ۲۰۴/۱؛ اذکائی، ۱۶؛ برتلس، ۱۵ - ۱۱۴). «بدرگاه ری ... مذهب رافضی و باطنی آشکار کردند و فلسفه، و مسلمانی را پیش ایشان هیچ وقعی نمانده بود تا خدای تعالی سلطان محمود بن سبکتگین را رحمه الله بر ایشان گماشت ... بسیار دارها بفرمود زدن ... و مقدر پنجاه خرور دفتر روافض و باطنیان و فلاسفه از سراهای ایشان بیرون آورد و زیر درخت‌های آویختگان بفرمود سوختن» (مجمل التواریخ، ۴۰۴).

شتر و برپا کردن دار و کتابسوزان، اخبار خوشایندی برای فلاسفه و دیگر اهل اندیشه نبود. اختناق و خفقان دوره سلطان محمود، نه تنها عرصه را بر اهل اندیشه خراسان و ماوراءالنهر

تنگ کرد، بلکه حمله او به ری در ۴۲۰ هـ و حمله فرزندش مسعود به همدان و اصفهان در ۴۲۱ هـ (ابن اثیر، ۱۰۸۵، ۷/۷۲۹)، فضای فلسفی را که به برکت حضور ابن سینا در آن مناطق ایجاد شده بود و در مجالس خصوصی او فرصتی برای اشاعه فلسفه و اندیشه فلسفی به وجود آمده بود، ناامن ساخت و با مرگ نابهنگام ابوعلی سینا در ۴۲۸ هـ به نهایت رسید. در این روزگار مدرسی هم که وجود داشت توسط مکاتب و فرق اهل سنت پایه ریزی شده بود (رک: شلی، ۹۹) و مدارس جدیدی نیز که با کمک غزنویان تأسیس شد (ابن عساکر، تبیین کذب مفتی، ۲۳۲/۱؛ رشید الدین فضل الله، ۲۰۹/۱؛ میرخواند، ۵۹۹/۴) در راستای اهداف آنان بود. در این مدارس، مباحث عقلی و فلسفی جایگاهی نداشت (رک: کسائی، تاریخچه آموزش و...، ۱۰۸). هدف اصلی از تأسیس مدارس، گسترش مذاهب سنت بود. تحصیلات ابتدایی به قرائت و عقاید و عبادات اختصاص داشت و تحصیلات عالی به زبان عربی، علوم شرعی و ادبی و مقداری از حساب و نجوم و طب منحصر بود (رک: غنیمه، ۲۱۷ به بعد). بنابراین تلاش در جهت گسترش مذاهبی که راه چون و چرای عقلی را بسته بودند، کندی و رکود سیر تکاملی علوم عقلی و فلسفه را به همراه آورد.

در یک نگاه کلی با توجه به جایگاهی که علمای اهل سنت در دستگاه غزنویان به دست آوردند، علاوه بر امور قضائی و اجرایی، بر امور علمی نیز مسلط شدند. آنان عمدتاً علوم نقلی را که با سیاست‌های دولت و منافع دینی خود سازگار بود، مبنای تعلیم و تربیت قرار دادند و قشری‌گری و تعصب روی آوردند. به خاطر اینکه نه تسامح نسبی مذهبی عصر سامانیان مطلوب سلاطین غزنوی و علمای عامه بود و نه حمایت از حکما و فلاسفه با مقاصد و اندیشه‌های آنان سازگار بود. از این روی در این روزگار تقلید بر تحقیق و آزادی فکر غلبه یافت و حکمت و فلسفه در خراسان و غزنه بی رونق شد.

در دوره حکمرانی غزنویان، معتزله نیز مانند فلاسفه تحت تعقیب و سرکوبی قرار گرفتند. معتزله گرفتار همان دامی شدند که روزگاری خود بر دیگران پهن کرده بودند. آنان که زمانی مجالس و دادگاه‌های سنجش و امتحان عقاید برگزار کردند تا مخالفان خود را دربند

و زنجیر کنند، حالا در مجالس و دادگاه‌های سلطان محمود گرفتار آمدند و اتفاقاً به همان اتهام مخالفت با عقاید و افکار رسمی حکومت نیز به حبس و دار و تبعید محکوم شدند. موضع غزنویان به ویژه سلطان محمود، درباره معتزله بسیار سختگیرانه بود. محمود به تبع صدور اعتقاد نامه خلیفه القادر بالله و دستور او مبنی بر تو به مخالفان به ویژه معتزله (رک: ابن تیمیه، بیان تلبیس الجهمیه، ۳۳۱/۲)، که بر مبنای آن برخی از معتزله مجبور به نوشتن توبه نامه و تبری از افکار و اندیشه‌های خود شده (رک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۳۵/۱۵؛ ابن کثیر، البدایة، ۶/۱۲) و از هر گونه تدریس و بحث و مناظره منع گردیده بودند (ابن جوزی، المنتظم، ۲۸۷/۷)، معتزله را به شدت مورد تعقیب قرار داد.

نمونه آشکار دشمنی سلطان محمود با معتزله در حمله به ری متجلی شد. شهرری در دوه آله بویه به ویژه در وزارت صاحب ابن عباد (د. ۳۵۸) به یکی از کانون‌های مهم معتزله مبدل شد. ابن عباد از معتزلیان مخلص (کرمر، احیاء ذهنی در عهد آل بویه، ۱۱۸) و از شاگردان ابوهاشم معتزلی و ابواسحاق نصیبینی بود که از ۳۶۷ تا ۳۸۵ ق وزارت مؤید الدوله و پسرش فخرالدوله را به عهده داشت (حموی، معجم الأدباء، ۴۴۲/۲؛ قس: سجادی، ۸۴-۸۳). او یکی از بزرگترین دانشمندان معتزلی آن روزگار، عبد الجبار (د. ۴۱۵) را به قضاوت شهرری برگزیده بود (بدوی، ۴۲۱/۱).

به نظر می‌رسد تحریکات صاحب بن عباد و دیگر معتزلیان در گاه او در تنفر غزنویان از معتزله بی تأثیر نبوده است. صاحب بن عباد نه تنها خود عالم بوده و مجالس تدریس برگزار می‌کرد (حموی، همان، ۴۹۴)، بلکه آنگونه که از کتاب احسن التقاسیم بر می‌آید، داعیانی را نیز به مناطق حنفی نشین می‌فرستاد و مردم را به معتزله دعوت می‌کرد (رک: مقدسی، ۳۰۳؛ قس: مادلونک، ذقه‌های اسلامی، ۵۸). چنین رفتاری نمی‌توانست خوشایند غزنویان به ویژه امیر محمود واقع شود. در این روزگار امیر محمود در کنار پدر خود سبکتگین (۳۸۷-۳۶۶) در منازعات خراسان مشارکت مستقیم داشت و حتی در ۳۸۴ ق به طور رسمی با عنوان سیف الدوله به سپهسالاری خراسان برگزیده شده بود (منهاج السراج، ۲۲۷/۱). از این روی هنگامی که او به

سلطنت رسید، روز به روز عرصه را بر معتزله تنگ تر کرد و با تسلط برری، گویی با تخریب کتابخانه ابن عباد که به گزارش حموی، فهرست کتاب‌های آن به ده جلد می‌رسید، و به آتش کشیدن کتاب‌های گرانبهای آن در کلام و فلسفه به بهانه ضالّه بودن آنها (حموی، همان، ۴۹۹/۲)، و پراکنده کردن و بردار نمودن علما و دانشمندان به بهانه ارتداد و اعتزال، عقده چندین ساله را گشود.

در دوره غزنویان، اسماعیلیه نیز همانند فیلسوفان و معتزله وحتى بیش از آنها در تنگنا قرار گرفتند و سرکوب شدند. به علت نفرت زیادی که از اعمال قرمطیان در میان مسلمانان بر انگیزخته شده بود، دشمنان اسماعیلیه، همه فرق آن را بنام قرمطی خواندند.

اسماعیلیه از جهت فلسفه و کلام، از دوره‌های قبل به ویژه روزگار سامانیان، یکی از فرق فعال و تأثیرگذار در خراسان و ماوراءالنهر بوده است. غزنویان از جهات گوناگون با اسماعیلیان تضاد پیدا کردند. اولاً بنیانگذاران غزنوی مثل آلتگین در میان سرداران ترک سپاه سامانی بودند که سرکوبی اسماعیلیان را در آن روزگار رهبری کردند؛ ثانیاً اسماعیلیان به عنوان مبلغان و داعیان خلفای فاطمیان، گسترش دولت فاطمی و از بین بردن خلفای عباسی ولی نعمتان غزنویان را در دستور کار خود داشتند؛ ثالثاً داعیان اسماعیلی با ادعاهای سیاسی، خطری برای خود غزنویان به حساب می‌آمدند رابعاً اسماعیلیان از جهت اعتقادی و کلامی در نقطه مقابل غزنویان و فرق اهل سنت حامی آنان قرار داشتند. بنابراین مبارزه سختی را علیه اسماعیلیه آغاز کردند و فرصت هرگونه فعالیت علنی را از آنان سلب نمودند.

سلطان محمود، اسماعیلیان را حتی بیش از کفار هندی تحت فشار قرار داد. او پس از غارت سومنات، حکومت را به یکی از هندوها بازگرداند و مراجعت کرد و «هنودی که تحت قیادت سلطان بودند به آرامی به سر می‌بردند و به آنها مساکن در غزنه داده شده و نیز مجاز بودند مراسم مذهبی خود را اعلامیه به جا آورند» (ناظم، ۱۷۱)؛ در حالی که قرمطیچها در زمره اهل ارتداد قرار گرفتند. از گزارش‌های یمینی و بیهقی چنین بر می‌آید که سلطان جاسوسانی

داشت که متهمان به قرمطی را شناسایی و به او گزارش می‌کردند (رک: یمینی، ۳۷۰؛ بیهقی، همان، ۲۲۷). آنها را از اطراف به درگاه می‌آوردند و بر درخت می‌کشیدند و سنگسار می‌کردند (یمینی، همانجا).

طبیعی است در چنین محیط رعب‌آوری که حتی کسی مثل حسنک وزیر از آن در امان نماند (درباره اتهام قرمطه حسنک و اعدام او رک: بیهقی، همان، ۲۲۱-۳۶)، فلاسفه و متکلمان اسماعیلی جرأت و جسارت فعالیت علنی و آشکار را از دست دادند؛ با این حال اقدامات غزنیان نتوانست اسماعیلیه را از خراسان ریشه کن کند. اسماعیلیان در دوره سلجوقیان توانستند خود را بازسازی کنند و دوباره در جریان‌های سیاسی و اجتماعی و حتی علمی و کلامی نمایان شوند.

در روزگار غزنیان جدال‌های عقیدتی و نزاع‌های مذهبی در خراسان شدت یافت. مجالس مناظره‌ای ترتیب می‌یافت تا فساد اعتقادات مخالفان آشکار شود (رک: ابن تیمیه، کتب درسی و فتاوی، ۲۹۴/۵؛ همو، بیان تلبیس الجهمیه، ۸/۱؛ یمینی، ۳۹۳) برخی از آنها مثل آنچه به دستور سلطان محمود در ری ترتیب یافت، شکل مجالس تفتیش عقاید به خود گرفت. هیچ تازه‌واردی حق وعظ و سخنرانی در ری نداشت، مگر صحت اعتقاداتش توسط ابوحاتم بن خاموش تأیید می‌شد (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۵۰۷/۱۸). مجالس بحث و مناظره در میان فرق گوناگون اهل سنت نیز رایج بود. این مباحث به تدریج به مناظره و مجادله تبدیل شد که گاه نتایج خونباری نیز به همراه داشته است.

از میان فرق کلامی اهل سنت، کرامیه نقش مهمی در امور سیاسی، اجتماعی و علمی این دوران ایفا کرد. جنبش تبلیغی را که محمد بن کرام (د. ۲۰۰) از دیه‌های نیشابور آغاز، و در غور و غرجستان در حد فاصل هرات و مرورود و گوزگان، ختل، فرغانه و شام و بیت المقدس گسترده بود (قس: مادلونک، ذیقه‌های اسلامی، ۷۹-۷۸؛ باسورث، تاریخ غزنیان، ۱۸۸)، به تدریج به فرقه کلامی و فقهی مهمی مبدل شد. یک سده پس از محمد بن کرام، پیشوایی کرامیه در حالی که پیروان فراوان یافته بود، به ابویعقوب اسحاق بن محممشاد سپرده شد. اهمیت

ابویعقوب اسحاق (د. ۳۸۳) در توسعه کرامیه به حدی است که یکی از شاخه‌های کرامیه، به نام او «اسحاقیه» خوانده می‌شد (بغدادی، ۲۰۲). او به پیروی از سلف خود محمد بن کرام، که به تبلیغ اسلام در میان غیرمسلمانان متمرکز شده بود، به رواج اسلام در میان اهل ذمه همت گماشت و بیش از پنج هزار نفر را به دین اسلام درآورد (بن عماد، ۱۰۴/۲؛ ذهبی، الجبر، ۲۴/۳). تقوی و پارسایی ابویعقوب، امیر سبکتگین (۳۸۷-۳۶۶) را تحت تأثیر قرار داد (باسورث، همانجا) و ظاهراً همین پرهیزگاری و نفوذ فراوان او در میان مردم، سبکتگین را به قبول اعتقادات او متمایل کرد. توجه و حمایت امیرغزنوی از شیخ کرامی در گسترش نفوذ کرامیه در خراسان بی‌تأثیر نبوده است.

تحول مهم در پیشرفت فرقه کرامیه، در دوره پیشوایی فرزند و جانشین اسحاق، ابوبکر محمد اتفاق افتاد. بار تولد او را بانی نهضت پارسایانه‌ای می‌داند که در نیشابور پدید آمد (ترکستان نامه، ۱/۶۱۱) این نهضت در حقیقت زمانی به اوج خود رسید که سلطان محمود غزنوی (۴۲۳-۳۸۷)، او را به ریاست شهر نیشابور برگزید. توجه به روابط سلطان غزنوی و ابوبکر محمد بن اسحاق، می‌تواند در تبیین شرایط دینی آن روزگار و بررسی عملکرد حکمرانان و پیشوایان فرق کلامی، راهگشا باشد. آنچه در میان غزنویان و کرامیان اتفاق افتاد، صحنه‌ای دیگر از تلاقی منافع اهل قدرت و برخی از سران دینی و تأثیر آن در چگونگی سیر حوادث علمی و مذهبی را به نمایش گذاشت.

پیش از پرداختن به ذکر منافع مذکور، باید یادآوری شود که نفس پذیرش ریاست شهر نیشابور توسط ابوبکر محمد بن اسحاق را شاید بتوان انحرافی در اصول و مبانی کرامیه به حساب آورد. زهد و خانقاه نشینی مرسوم در میان کرامیان با ریاست شهر مهمی مثل نیشابور نمی‌توانست سنخیتی داشته باشد. با توجه به این نکته اساسی است که باید افکار و رفتارهای دو گانه محمد بن کرام به عنوان رئیس فرقه‌ای مذهبی و رئیس یک شهر را مورد ارزیابی قرار داد.

پیروان کرامیه پیشوایان خود را به شکل زاهدان پرهیزگار و عابد و واعظ می‌نگریستند. بنیانگذار کرامیان معتقد به «تحریم المکاسب» بود. او کوشش برای کسب منافع مالی را ناروا می‌شمرد؛ زیرا معتقد بود کار، عابد را از عبادت باز می‌دارد (مادلونک، همان، ۷۸). به طور طبیعی عقاید فقهی و حتی کلامی کرامیان، به علت غلبه مذهب حنفی در دوره ظهور این فرقه، به سنت حنفی خاوری نزدیک بوده است. آنان اندیشه اصلی مرجئه را حفظ کردند و ایمان را اقرار لفظی شهادتین به زبان و بی نیاز از تصدیق به قلب تعریف می‌کردند. بنابراین به نظر آنان هر کس که شهادتین می‌گفت به حقیقت مؤمن بود. آن شخص چه در گفته خود صادق بود و یا منافق، و کفر خود را پوشیده می‌داشت، در شمار امت اسلام قرار می‌گرفت (بغدادی، ۹؛ قس: اسفراینی، البصیر فی الدین، ۱/۱۱۶). چنین اعتقادی نوعی مدارا و تساهل را ترویج می‌کرد که با هدف اصلی پیشوایان کرامی که بر گسترش اسلام در میان مردم غیر مسلمانان خارج و داخل جهان اسلام تمرکز داشت، سازگار بود. ارقام مبالغه آمیزی که از اسلام آوردن بسیاری از غیر مسلمانان به وسیله این پیشوایان ذکر شده، تنها به این شیوه می‌توانست محقق شود.

برخلاف اعتقادات مذکور، هنگامی که کرامیان بر نیشابور مسلط شدند و قدرت دولت را نیز پشتوانه خود یافتند، به بازوی دولت غزنوی برای سرکوبی مخالفان مبدل شدند. محمد بن اسحاق به بهانه رفع فساد اعتقاد و از بین بردن اهل باطن و الحاد، چنان وحشتی در نیشابور برقرار کرد که «تمییز میان بری و مجرم برخاست و بحق و باطل خلقی بفنا رسیدند و مردم از خوف آن حوالت روی به استاد ابوبکر نهادند و حرم حریم او گریختند و هیبت او در دل خاص و عام متمکن گشت» (یمینی، ۳۹۳).

همان‌هایی که در وعظ و اندرزهای خود، کسب مال و دنیاپرستی مردم را نکوهش می‌کردند، در سایه ریاست ابوبکر محمد بن اسحاق که «درزی تصوف ریاستی متمکن و حکمی تا علیین» به وجود آورده بود، «عامه مردم را زبون گرفتند و بر ایشان کیسه‌ها

دوختند و از ایشان مال بسیار اندوختند و هر کس در معرض توقّع ایشان دفعی می‌داد یا معنی می‌کرد بالحد و فساد اعتقاد منسوب می‌کردند» (همو، ۹۴-۳۹۳).

کرامیان هنگامی که از پشتوانه قدرت بهره‌مند شدند، از آن برای اصلاح جامعه و ایجاد صلح و امنیت استفاده نکردند، بلکه با سوء استفاده از قدرت، آن را در جهت برآورده کردن اهداف خود، و سرکوبی مخالفان بکار بردند.

کرامیان تمام توان خود را برای سرکوبی باطنیان بکار گرفتند؛ حتی هنگامی که تاهرتی فرستاده خلیفه فاطمی به دربار غزنه را از هرات به نیشابور فرستادند، کتب همراه او بی‌بنیادتر از سخن مجائین معرفی شد و خود ابوبکر محمد بن اسحاق، با تاهرتی مناظره کرد و استدلال‌ها و سخنان او را کم ارزش و بی‌اعتبار خواند و خود او را به غزنه فرستاد و در معرض قتل و نابودی قرارداد (همو، ۷۱-۳۷۰؛ قس: گردیزی، ۳۹۴).

کرامیان چنان سرمست قدرت شده بود که تمام گروه‌های مذهبی دیگر را مورد آزار و اذیت قرار دادند. مسجد نو بنیاد شیعیان را با خاک یکسان کردند (باسورث، تاریخ غزنویان، ۱/۱۸۹). اهل تصوف و شیخ آنان ابوسعید ابوالخیر از آزار و اذیت آنان در امان نماند (ابن منور، ۸۴). هنگامی که ابو عبدالله الحاکم بن البیع (د. ۴۰۵) مؤلف تاریخ علمای نیشابور که برخی او را متمایل به تشیع دانسته‌اند، با کرامیه مخالفت کرد، منبرش را در هم شکستند و مانع از خروج او از منزل و حضور در مسجد شدند (سبکی، ۴/۱۶۳). کرامیان با علما و بزرگان فرق اهل سنت نیز با اهانت و درشتی سخن گفتند. برخی از سران آنان، حتی علم شافعی و حنفی را نیز تحقیر کردند^۱.

قبل از پرداختن به مجادلات کلامی کرامیه با حنفیه و اشعریه، یاد آوری می‌شود که مجموعه روابط و مناسبات اجتماعی حاکم بر ساختار جامعه نیشابور، باعث رقابت در میان خاندان‌های متنفذ در این شهر شده بود. بخشی از این رقابت‌ها خود را در مباحث و

۱. «إن زعیماً من زعمانهم کان یرید تفصیل الکلام علی الفقه، وکان یقول ان علم الشافعی وایی حنیفه جمله لاتخرج من سراویل امرأة» (اسفراینی، همان، ۱۱۶).

مناظره‌های کلامی و دینی متجلی کرد. مناظرات کلامی و دینی کرامیان با حنفیه و شافعیه و پس از آن بین شافعیان و حنفیان را باید از این جهت نیز مورد توجه قرار داد. منابع و گزارش‌های تاریخی و تحقیقات انجام گرفته نشان می‌دهد که نهضت کرامیه در میان روستائیان و طبقات ستم کشیده و فرو دست خراسان گسترش پیدا کرد. بغدادی به صراحت می‌گوید که در ابتدا گروه‌های اندکی از روستائیان سواد نیشابور از او پیروی کردند و به تدریج پیروان مذهبی که او بنیان نهاده بود، به هزاران نفر رسید (الفرق بین الفرق، ۲۰۳).

شیوه حیات پیشوایان کرامی نیز که زندگی پارسایانه و زاهدانه در پیش گرفته و اغلب و اعظان توانایی بودند، در پیشرفت این فرقه مؤثر بود. آنان با بیان عقاید خود به صورتی ساده و عام فهم، طبقات پایین جامعه از کشاورزان، پیشه وران و صاحبان مشاغل را که به نظر می‌رسد به تغییر وضع موجود به ویژه از جهت اقتصادی، امید بسته بودند، به سوی خود جلب کردند؛ به گونه‌ای که بافندگان از جمله اولین گروه‌هایی بودند که به کرامیه تمایل نشان دادند (رک: باسورث، همان، ۱۸۷). بنابراین بیشترین طرفداران کرامیه از طبقات محروم جامعه بودند. در حالیکه خاندان‌های متنفذ نیشابور به فرق دیگر اهل سنت وابسته بودند. خاندان‌های محتشمی مثل صاعدیان و تبانیان پیشوایان مذهب حنفی بودند. این دو خاندان در دوره سلطنت محمود و مسعود، مقتدر و مورد احترام بودند و سلاطین غالباً آنان را به مأموریت‌های سیاسی و اداری می‌فرستادند.

غزنویان برخی از مشاغل مهم ریاست و قضاوت را به تبانیان واگذار کردند. بیهقی بخشی از کتاب خود را به معرفی برخی از شخصیت‌های مهم این خاندان و بیان جایگاه و احترام آنان در نزد سلاطین غزنوی اختصاص داده است (تاریخ بیهقی، ۵۰-۲۴۹، ۶۸-۲۶۳). سلطان محمود که خود در ابتدا حنفی بود گفت «مذهب راست از آن امام ابوحنیفه رحمه الله تبانیان دارند و شاگردان ایشان چنانکه در ایشان طعن نتواند کرد» (بیهقی، ۲۶۴). سلطان محمود برای جلب

رضایت آنان تلاش کرد. بو صادق، بوصالح و بوطاهر سه نفر از این خاندان در دولت غزنویان قضاوت نیشابور، فسا و طوس و ری و... را برعهده گرفتند.

از خاندان‌های دیگر، قاضی ابوالعلا صاعد بن محمد در این روزگار اعتبار فراوانی کسب کرد. او در حدود چهل سال پیشوای حنفیه نیشابور بود و در علم و شهرت از چنان جایگاهی برخوردار بود که در برخی از آثار علمی بدون ذکر اسامی او، تنها با عنوان قاضی نام برده شده است (رک: باسورث، همان، ۱۷۷). آوازه او در علم، سلطان محمود را بر آن داشت که او را به تربیت و تعلیم فرزندان خود مسعود و محمد بگمارد. امیر خراسان نصر بن سبکتگین نیز که در مذهب حنفی تعصب داشت، مدرسه‌ای را برقاضی بنا کرد و ضیاع و عمار فراوان بر آن وقف نمود (عتبی، ۴۰۲؛ رشید الدین فضل الله، ۲۱۱/۱).

به نظر می‌رسد سلطان محمود با انتخاب محمد کرامی به ریاست شهر نیشابور و قاضی صاعد حنفی (د. ۴۳۲) به قضاوت این شهر، ایجاد نوعی توازن در میان فرق مهم و کنترل آسان آنان را دنبال می‌کرد؛ ولی این کار به منازعه‌ای طولانی بین کرامیان و حنفیان منتهی شد. هر دو آنان برای شکست رقیب به حرب‌های اعتقادی متوسل شدند. قاضی صاعد در ۴۰۲ هـ به هنگام مراجعت از سفر حج، به غزنه رفت و در حضور سلطان محمود درباره اعتقاد کرامیان «برتجسم و تشبیه و اغالیط آن گروه در آیات و اخبار متشابه و مزله قدم ایشان در اغترار بظواهر نصوص» (عتبی، ۳۹۵)، سخن گفت. در مجلس مناظره‌ای کلامی که در حضور سلطان بین محمد کرامی و قاضی صاعد، ترتیب یافت، محمد کرامی از اتهام مذکور تبری و آنها را انکار نمود. با این حال به دستور سلطان درناحوال اصحاب او تفحص کردند و برخی از آنان را از تدریس و برگزاری مجالس علمی عزل نمودند. متقابلاً محمد کرامی برای انتقام گرفتن از قاضی به «انواع مکاید تمسک» جست و محضرنامه‌ای به خط و شهادت گروهی از هواخواهانش ترتیب داد و او را به معتزله متهم کرد؛ ولی با تحقیقات قاضی ابومحمد و حمایت نصر بن سبکتگین، قاضی از اتهام مذکور تبرئه شد.

منازعه قاضی صاعد و محمد کرامی، نمونه‌ای آشکار از بازیچه قرار گرفتن اعتقادات دینی برای تأمین مقاصد سیاسی و اجتماعی در این روزگار را به نمایش گذاشت. محمد کرامی به صراحت بر این معنی اعتراف کرد و گفت: «تعارض ما هر دو در معرض علم و تنافس ما بر درجه جاه بدین وحشت رسانید و موجب آن آمد که او تشبیه بمن حوالت کرد و من اعتزال به او، و هر دو از سر حقد مجادلت و غصه منافست سخن رانیدیم» (همو، ۳۹۶).

چگونگی رفتار سلطان محمود با محمد کرامی و پیروان او چنین می‌نماید که او سعایت قاضی صاعد را فرصتی برای سرکوبی کرامیان تلقی کرد. حتی احتمال دارد خود سلطان آنان را برضد یکدیگر تحریک می‌کرد تا مانع از افزایش قدرت، و معارضه آنان با دولت شده باشد. به نظر می‌رسد در این روزگار سلطان محمود به دلایل مختلف وجود کرامیان را در قدرت مفید نمی‌دانست: اولاً دولت غزنویان کاملاً تثبیت شده و مخالفان سیاسی و عقیدتی سرکوب شده بودند و نیازی به کمک کرامیان احساس نمی‌شد؛ ثانیاً طولانی شدن ریاست محمد کرامی بر نیشابور، قدرت و نفوذ او را در نیشابور فوق العاده افزایش داده بود. این امر می‌توانست اعلام خطری بر دولت غزنویان باشد که به هیچ وجه، شراکت در قدرت را بر نمی‌تابیدند؛ ثالثاً کرامیان سختگیری بر مردم و دشمنی با اعیان شهر را از حد اعتدال گذرانده و گزارش نارضایتی از اعمال و رفتار آنان به دربار، بیش از پیش افزایش یافته بود. بنابراین سلطان محمود، ابوبکر محمد بن اسحاق را از ریاست نیشابور عزل و به ابوعلی حسن بن محمد بن عباس میکالی معروف به حسنک که از خاندان میکائیلی بود، واگذار کرد.

میکائیلیان خود یکی از خاندان‌های برجسته نیشابور بودند. آنان از دوره حکمرانی سامانیان صاحب قدرت و تمول شدند (رک: همو، ۳۹۸) و از همان روزگار به طور متناوب ریاست شهر نیشابور را بر عهده داشتند (رک: باسورث، همان، ۱۸۲/۱). در دولت غزنویان نیز بر قدرت و نفوذ

آنان افزوده شد^۱. بنابراین هنگامی که حسنگ به ریاست نیشابور برگزیده شد، گویی میراث سنتی خود را باز یافت. او با شدت و خشونت با کرامیان رفتار کرد. با وجود این که به دستور سلطان، به خود محمد کرامی تعرضی نکرد و اجازه داد به گوشه نشینی پردازد؛ ولی دیگر سران فرقه را زندانی و اموالی را که به رشوت از مردم گرفته بودند، بازستاند (عتبی، ۴۰۰-۳۹۹). با وجود این که با این سرکوبی، قدرت و نفوذ کرامیان روی به افول نهاد، ولی هنوز در دولت غزنوی محترم بودند و برای مدت طولانی در نیشابور و غورو غزنه اعتبار خود را حفظ و در منازعات دینی و کلامی دخالت کردند^۲.

تأمل در فرقه کلامی اشعری و منازعه کرامیان با شافعیان اشعری و نقش غزنویان در آن، از موارد دیگری است که به تبیین چگونگی سیر کلام در این روزگار کمک می‌کند.

در این دوره مذهب شافعی به یکی از دو مذهب عمده اهل سنت در خراسان و ماوراءالنهر تبدیل شده بود و حتی در برخی از شهرها اکثریت یافته بود (رک: مقدسی، احسن التماسیم، ۲۵۳). به ویژه نیشابور پایگاه جامعه بزرگی از مردمانی بود که به مذهب شافعی سخت اعتقاد داشتند. در میان شافعیان این شهر، خاندان صابونی، خاندانی بزرگ و محتشم بود. آنان در دوره غزنویان به واسطه علم و دانش و تقوایشان شهرت یافتند و بنام خود مدرسه‌ای داشتند (رک: عتبی، ۲۱۴). از این خاندان ابو عثمان اسماعیل صابونی (۴۴۹-۳۷۳)، خطیب فصیح و توانا، به جانشینی پدرشغل رسمی خطابت را برعهده داشت. از این روی موقعیت آنان در تثبیت فرقه شافعی مؤثر بود.

علاوه بر شرایط عمومی مذهبی که در روزگار غزنویان به سود فرق اهل سنت و جماعت شکل گرفت، پذیرش مذهب شافعی توسط سلطان محمود غزنوی که تحت تأثیر ابوبکر

۱. قدرت تطبیق خاندان های مذکور، با شرایط جدید کاملاً برجسته است. آنان عمدتاً متناسب با تغییرات سیاسی، خود را با مقتضیات سیاسی، دینی و اجتماعی حکومت جدید منطبق کرده و قدرت و نفوذ سیاسی، اجتماعی و حتی دینی را حفظ نمودند.

۲. در ۴۸۸ هـ بین کرامیان و حنفیان و شافعیان فتنه برخاست و شافعیان و حنفیان پیروز شدند. بسیاری از کرامیه کشته شدند و مدارس آنان تخریب شد (ابن اثیر، همان، ۳۹۶/۸؛ قس: ابن فندق، ۶۹-۲۶۸).

قفال چاچی، مذهب حنفیه را رها کرده و به شافعیان پیوست (ابن کثیر، البدایه، ۳۰/۱۲؛ قس: حاجی خلیفه، ۴۲۶/۱)، جایگاه این فرقه بیش از پیش افزایش یافت.

تحول مهمی که در این دوره به وقوع پیوست و پی آمدهای مهمی را برجای نهاد، پذیرش کلام اشعری از سوی شافعیان نیشابور بود (مادلونک، ذقه های اسلامی، ۵۶). نیشابور یکی از مراکز مهم آموزش و ترویج فرقه شافعی بود. با حمایت خاندان‌های بزرگ شافعی نیشابور، اشعریه به عنوان بازوی کلامی فرقه شافعی گسترش یافت. ظهور و حضور تعداد قابل توجهی از متکلمین اشعری - شافعی در این سامان، گسترش سریع کلام اشعری، و به طور کلی رونق جریان کلامی اهل سنت را نشان می‌دهد. متکلمان برجسته‌ای مانند ابوبکر بن فورک اصفهانی (د. ۴۰۶)، ابواسحاق اسفراینی (د. ۴۱۸)، ابوالقاسم قشیری (د. ۴۰۵)، ابوسعید بن ابی عثمان نیشابوری خرگوشی (د. ۴۰۷)، عبد القاهر بغدادی (د. ۴۲۹)، ابوحازم عبدوی نیشابوری (د. ۴۱۷)، امام ابومحمد جوینی (د. ۴۳۸)، ابوالقاسم اسفراینی معروف به اسکاف (د. ۴۵۲)، از جمله متکلمانی بودند که جنبش کلامی اشعری را در این دوره سامان دهی کردند. در این میان از ابن فورک و ابواسحاق اسفراینی که به همراه ابوبکر باقلانی کلام اشعری را در بغداد در نزد شیخ ابوالحسن باهلی، شاگرد ابوالحسن اشعری آموختند (ابن عساکر، تبیین کذب المفتی، ۱/۱۷۸)، از پیشوایان اصلی کلام اشعری این سامان نام برده شده است (رک: همو، ۱/۲۴۴؛ ابن تیمیه، الجواب الصحیح، ۶/۳۹۸؛ شهرستانی، ۱/۳۲؛ ذهبی، همان، ۱/۲۳۷).

ابوبکر بن فورک اصفهانی یکی از فعال‌ترین متکلمان اشعری در این دوره بود. با ورود او به نیشابور، برای او در خانقاه ابوالحسن پوشنجی خانه و مدرسه‌ای ساختند (ابن عساکر، همان، ۱/۲۳۲؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۷/۲۱۵) که در آن شاگردانی مثل قشیری را تربیت کرد (رک: ابن تیمیه، کتب درسی، ۶/۵۲، ۵۴). او در ترویج کلام اشعری و ردّ فرق دیگر، در حدود ۱۰۰ کتاب تألیف کرد (ذهبی، اللؤلؤ العنقار، ۱/۲۳۷) که کتاب «اصول الدین»، «طبقات المتکلمین» و کتاب تفسیر از جمله آنهاست (رک: حاجی خلیفه، ۱/۴۳۹، ۲/۱۱۰۶، ۲/۱۹۶۰). ابن فورک به ویژه با کرامیه به سختی مخالفت نمود. او نه تنها در ردّ کرامیه کتاب نوشت (رک:

ابن جماعه، (۳۷/۱)، بلکه با محمد بن هیصم (د. ۴۰۹)، پیشرو و امام کرامیه (سمعی، التجیری المعجم الکبیر، ۵۷۳/۱) که یکی از شاخه‌های کرامیه به نام او «هیصمیه» خوانده می‌شود (شهرستانی، ۱۰۸/۱)، مناظره کرد. این مناظره در ۴۰۶ هـ و در حضور سلطان محمود غزنوی انجام گرفت. او در مناظره از جواب برخی سوالات عاجز ماند (ابن تیمیه، بیان تلبیس الجهمیه، ۳۳۲/۲) و به هنگام مراجعت به نیشابور به سم کشته شد (ذهبی، همانجا). برخی اعتقاد دارند که خود سلطان وقتی فساد گفتار ابن فورک را مشاهده کرد، او را به سم مسموم نمود (الزرعی، ۱۲۸۷/۴؛ ابن حزم، الفصل فی الملل، ۷۵/۱).

بنابر آنچه گفته شد دولت غزنویان با اتخاذ سیاست تعصب دینی و فراهم نمودن محیط رعب و وحشت و اختناق، عرصه را بر فلاسفه و معتزله و اسماعیلیه تنگ کرد و زمینه را برای رشد و شکوفایی فرق اهل سنت فراهم نمود. این سیاست اندیشه‌های آزاد و فلسفی را با رکود مواجه کرد و مجادلات و مناظرات دینی را افزایش داد. بنابراین متکلمین زیادی، به ویژه در میان فرق اهل سنت تربیت شدند و آثار کلامی بسیاری نیز تألیف گردید. از پیامدهای مهم و تأثیرگذار وضعیت مذکور، اهتمام به تأسیس مراکز علمی و آموزشی بوده است. مراجعه به منابع و مأخذ، آمار قابل توجهی از مدارس را نشان می‌دهد که با حمایت دولت و امرای دولتی، و یا توسط افراد و فرق تحت حمایت دولت تأسیس شدند.

از جمله مدارس مذکور به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

سلطان محمود پس از مراجعت از فتوحات هند، مسجدی ساخت و مدرسه و کتابخانه‌ای را به آن منضم کرد (رشید الدین فضل الله، ۲۰۹/۱؛ میرخواند، ۵۹۹/۴)؛ امیرنصر بن سبکتگین مدرسه‌ای را برای قاضی صاعد تأسیس کرد (رشید الدین فضل الله، ۲۱۱/۱؛ یمینی، ۴۰۲)؛ سلطان محمود، مدرسه «دربُستیان» را در اختیار ابوصالح تبّانی قرار داد تا در آن تدریس کند (بیهقی، ۲۵۰)؛ یکی از متمولان وابسته به میکائیلیان، در بیهقی، چهارمدرسه برای چهار فرقه مذهبی تأسیس نمود (ابن فندق، ۱۹۴)؛ خانگاه مدرسه‌های کرامیان، اهمیت فراوان داشت به گونه‌ای که برخی از محققان آنها را مبنای تأسیس مدارس دانسته‌اند (رک: متر، ۲۱۰/۱). مدارس مذکور به

همراه مدارس بیهقیه (ابن فندق، ۱۵۸، ۱۷۲)، بُستی و ابن فورک (رک: ذهبی، همان، ۲۱۵/۱۷)، بخشی از دهها مدرسه‌ای بودند که در این دوران فعال بودند و به آموزش و تربیت شاگردان اشتغال داشتند. تعداد مراکز آموزشی چنان فراوان بوده است که بیهقی در ضمن گزارشی اشاره می‌کند که در ختلان «بیست و نه مدرسه است با اوقاف به هم» (تاریخ بیهقی، ۲۶۶) همین مدارس بودند که در تربیت متکلمان فرق مختلف و هم چنین منازعات و درگیری‌های این دوره و دوره‌های بعد تأثیر فراوانی داشته است.

منابع و مأخذ:

- ابن اثیر، عزالدین أبی الحسن علی بن ابی الکرّم محمد بن محمد؛ الکامل فی التاریخ؛ به کوشش، عمر عبدالسلام تدمری؛ دارالکتب العلمیة، بیروت؛ چاپ سوم، ۱۴۲۲ق.
- ابن الجوزی، أبوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد؛ المنتظم فی التاریخ الملوک والأئم (حتی ۲۵۷ق)؛ به کوشش، محمد و مصطفی عبدالقادر؛ بیروت، دارالکتب العلمیة؛ چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- ابن الجوزی، أبوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد؛ المنتظم (من ۲۵۷ق)؛ بیروت، دارصادر؛ چاپ اول، ۱۳۵۸ق.
- ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد؛ تلبیس ابلیس؛ به کوشش، السید الجمیلی؛ بیروت، دارالکتاب العربی؛ ۱۴۰۵ش.
- ابن العماد، عبد الحی بن احمد؛ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب؛ دارالکتب العلمیة؛ بیروت.
- ابن تغزی بردی، جمال الدین بن أبی المحاسن یوسف؛ النجوم الزاهرة؛ مصر، المؤسسة لمصریة العامة للتألیف؛ بی تا.
- ابن تیمیة، أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم؛ بیان تبیس الجهمیة؛ به کوشش، محمد بن عبدالرحمن؛ مکه مکرمه، مطبعة الحكومة؛ چاپ اول، ۱۳۹۲ق.
- ابن تیمیة، أحمد بن عبد الحلیم؛ الجواب الصحیح علی لمن بدل المسیح؛ به کوشش، علی حسن ناصر و حمدان محمد؛ ریاض، دارصادر؛ چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه الحرانی أبو العباس؛ کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی العقیده؛ به کوشش: عبدالرحمن محمد بن قاسم النجدی؛ مکتبه ابن تیمیه؛ بی تا.
- ابن جماعه، محمد بن ابراهیم بن سعد الله؛ ایضاح الدلیل فی قطع حجج اهل التعطیل؛ به کوشش، وهبی سلیمان غاوجی الألبانی؛ دارالاسلام؛ چاپ اول، ۱۹۹۰ م.
- ابن حزم، أحمد بن سعید الظاهری؛ الفصل فی الملل؛ القاهرة، مکتبه الخانجی؛ بی تا.
- ابن عساکر، علی بن الحسن بن هبة الله؛ تبیین کذب المفتری؛ دارالکتاب العربی، بیروت؛ چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.
- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید؛ تاریخ بیهق؛ به کوشش، احمد بهمنیار؛ کتابفروشی فروغی؛ بی تا.
- ابن کثیر، أبو الفداء اسماعیل بن عمر؛ البداية والنهاية؛ بیروت، مکتبه المعارف؛ بی تا.
- ابن منور، محمد میهنی؛ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید؛ به کوشش، محمد رضا شفیعی کدکنی؛ تهران؛ چاپ سوم، ۱۳۷۱ ش.
- اذکائی، پرویز؛ ابوریحان بیرونی؛ تهران، طرح نو؛ ۱۳۴۷ ش.
- اسفرائینی، طاهر بن محمد؛ التبصیر فی الدین؛ به کوشش، کمال یوسف الحوت؛ بیروت، عالم الکتب؛ چاپ اول، ۱۹۸۳ م.
- بارتولد، ولادیمیر ویچ؛ ترکستان نامه؛ ترجمه، کریم کشاورز؛ انتشارات آگاه؛ چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.
- باسورث، ک. ا؛ تاریخ غزنویان؛ ترجمه، حسن انوشه؛ تهران، انتشارات امیر کبیر؛ چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش.
- باسورث، ک. ا؛ دوره اول غزنوی، در تاریخ ایران از فروپاشی دولت سامانیان تا آمدن سلجوقیان؛ پژوهش دانشگاه کمبریج؛ ترجمه، حسن انوشه؛ انتشارات امیر کبیر؛ ۱۳۸۰ ش.
- بدوی، عبد الرحمن؛ تاریخ اندیشه های کلامی در اسلام؛ ترجمه، حسین صابری؛ آستان قدس رضوی؛ چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
- برتلس، آ. ی؛ ناصر خسرو اسماعیلیان؛ ترجمه، آریین پور؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران؛ ۱۳۴۶ ش.

- البغدادي، أبو منصور عبد القاهر بن طاهر بن محمد؛ الفرق بين الفرق؛ بيروت، دار الآفاق الجديدة؛ چاپ دوم، ١٩٧٧ م.
- بيهقي، ابو الفضل محمد بن حسين؛ به كوشش، تاريخ بيهقي؛ على اكبر فياض؛ مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی؛ چاپ سوم، ١٣٧٥ ش.
- حاجي خليفه، مصطفى بن عبد الله؛ كشف الظنون؛ بيروت، دار الكتب العلمية؛ ١٩٩٢ م.
- حتى، فيليب خليل؛ تاريخ عرب؛ ترجمه، ابو القاسم پاينده؛ انتشارات آگاه؛ چاپ دوم، ١٣٦٦ ش.
- الحموي، شهاب الدين أبي عبد الله ياقوت؛ معجم الأبياء، إرشاد الأريب الى معرفة الأديب؛ به كوشش، عمر فاروق؛ بيروت، مؤسسة المعارف؛ ١٩٩٩ م.
- الحموي، شهاب الدين أبي عبد الله ياقوت؛ معجم البلدان؛ به كوشش، محمد عبد الرحمن المرعشي؛ بيروت، دار احياء التراث العربي؛ بی تا.
- خواند مير، غياث الدين بن همام الدين الحسيني؛ تاريخ حبيب السير؛ به كوشش، دبیر سياقي؛ تهران، كتابفروشي خيام؛ چاپ دوم، ١٣٥٣ ش.
- الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد؛ العبر في خبر من غير؛ به كوشش، صلاح الدين المنجد؛ مطبعة الحكومة الكويت، كويت؛ چاپ دوم، ١٩٤٨ م.
- الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان؛ العلول للعلی الغفار؛ به كوشش، أبو محمد اشرف بن عبد المقصود؛ الرياض، مكتب أضواء السلف؛ چاپ اول، ١٩٩٥ م.
- الذهبي، محمد بن أحمد بن عثمان؛ سير أعلام النبلاء؛ به كوشش، محمد نعيم العرقسوسي؛ بيروت، مؤسسة الرسالة؛ چاپ نهم، ١٤١٣ ق.
- رشيد الدين فضل الله؛ جامع التواريخ؛ به كوشش، احمد آتش؛ تهران، دنياي كتاب، چاپ اول، ١٣٦٢ ش.
- زرين كوب، عبد الحسين؛ تاريخ مردم ايران؛ انتشارات اميركبير؛ چاپ اول، ١٣٦٧ ش.
- السبكي، أبو نصر عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي؛ طبقات الشافعية؛ به كوشش، عبد الفتاح محمد الحلوة؛ الجيزه، هجر للطباعة و النشر و التوزيع و الإعلان؛ چاپ دوم، ١٩٩٢ م.

- سجادی، سید ضیاء‌الدین؛ رساله شرح احوال و آثار ابن عمید؛ انتشارات پاژنگ؛ چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.
- سمرقندی، دولت‌شاه؛ تذکرة دولت‌شاه؛ تصحیح محمد عباسی؛ تهران، کتابفروشی بارانی، بی تا.
- السمعانی، أبو سعید عبد‌الکریم بن محمد؛ التحبیر فی المعجم الکبیر؛ به کوشش منیره ناجی سالم؛ بی تا.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی؛ مجمع‌الأنساب؛ به تصحیح میرهاشم؛ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
- شلبی، احمد؛ تاریخ آموزش در اسلام؛ ترجمه، حسین ساکت؛ تهران، دفتر نشر فرهنگ؛ چاپ دوم، ۱۳۷۰ ش.
- شهرستانی، محمد بن عبد‌الکریم بن اَبی بکر بن أحمد؛ الملل و النحل؛ به کوشش، محمد سید گیلانی؛ بیروت، دارالمعرفة؛ ۱۴۰۴ ق.
- صفا، ذبیح‌الله؛ احوال و آثار ابوریحان بیرونی؛ تهران، انتشارات فردوسی؛ چاپ دوم، ۱۳۷۶ ش.
- طوسی، خواجه نظام‌الملک؛ سیرالملوک؛ به کوشش، هیوبرت دارک؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ چاپ سوم، ۲۵۳۵ ش.
- عتبی، محمد بن عبد‌الجبار؛ ترجمه تاریخ‌یمینی؛ ترجمه، أبو‌الشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی؛ به کوشش، جعفر شعار؛ تهران، انتشارات علمی و فرهنگی؛ چاپ چهارم، ۱۳۸۲ ش.
- عروضی سمرقندی، أحمد نظامی؛ چهارمقاله؛ به کوشش و تصحیح، محمد بن عبد‌الوهاب قزوینی؛ کتابفروشی اشراقی؛ ۱۳۲۷ ش.
- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن؛ دیوان اشعار، به تصحیح محمد دبیر سیاقی؛ تهران، کتابخانه سنایی؛ ۱۳۴۲ ش.
- غنیمه، عبدالرحیم؛ تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی؛ ترجمه، نور الله کسائی؛ انتشارات دانشگاه تهران؛ ۱۳۷۲ ش.
- فرای، ریچارد؛ عصر زرین فرهنگ ایران؛ ترجمه، مسعود رجب‌نیا؛ تهران، انتشارات سروش؛ چاپ سوم، ۱۳۷۵ ش.

- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ؛ دیوان اشعار؛ به کوشش دبیرسیاقی؛ تهران، انتشارات زوار؛ چاپ ششم، ۱۳۸۰ ش.
- فروزانی، سید ابوالقاسم؛ غزنویان از پیدایش تا فروپاشی؛ تهران، انتشارات سمت؛ چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
- کرمر، جونل؛ احیای فرهنگی در عهد آل بویه؛ ترجمه، محمد سعید حنایی کاشانی؛ تهران، مرکز نشر دانشگاهی؛ چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
- کسائی، نورالله؛ تاریخچه آموزش و نهادهای آموزش فلسفی در اسلام و ایران؛ در مجموعه مقالات سمینار علم در اسلام و نقش دانشمندان ایرانی؛ به کوشش، محسن حیدرنیا و...؛ تهران، الهدی؛ ۱۳۷۸ ش.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن عمود؛ تاریخ گردیزی؛ به کوشش: عبدالحی حبیبی؛ دنیای کتاب؛ چاپ اول، ۱۳۶۳.
- مادلونگ، آلفرد؛ فرقه‌های اسلامی؛ ترجمه، ابوالقاسم سری؛ انتشارات اساطیر؛ چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.
- متز، آدام؛ تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری؛ ترجمه، علیرضا ذکاوتی قراگزلو؛ تهران، انتشارات امیرکبیر؛ چاپ دوم، ۱۳۶۴ ش.
- مجمل التواریخ و القصص؛ به تصحیح ملک الشعراء بهار؛ تهران، کلاله خاور؛ ۱۳۱۸ ش.
- مستوفی، حمدالله؛ تاریخ گزیده؛ به کوشش، عبدالحسین نوایی؛ تهران، امیرکبیر؛ چاپ سوم، ۱۳۶۴ ش.
- المقریزی، ابوالعباس تقی الدین احمد بن علی؛ اتعاذ الحنفاء؛ به کوشش، محمد عبد القادر؛ بیروت، دارالکتب العلمیة؛ چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
- المقدسی، أبو عبد الله محمد بن أحمد؛ أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم؛ به کوشش، محمد مخزوم؛ بیروت، دار إحياء التراث العربی؛ ۱۴۰۸ ق.
- منهاج السراج؛ طبقات ناصری؛ به کوشش، عبدالحی حبیبی؛ تهران، دنیای کتاب؛ چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.

- ميرخواند، محمد بن خاوند شاه بلخي؛ روضة الصفا؛ به تهذيب و تلخيص، عباس زرياب؛ تهران، انتشارات علمي؛ چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
- ناظم، محمد؛ حيات و اوقات سلطان محمود غزنوي؛ ترجمه، عبد الغفور اميني؛ كابل، مطبعه عمومي؛ ۱۳۱۸ ش.